



ایران در دوران معاصر

نگاهی به زندگی نامه یعقوب لیث صفاری

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۵ دی ۱۳۹۴ - ۲۳ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

«ما به اعتقاد نیکو برخاستیم که سیستان را فراکس ندهیم، اگر خدای تعالی نصرت کند به ولایت سیستان اندر فزاییم آنچه توانیم». یعقوب لیث - برگرفته از تاریخ سیستان سرزمین باشکوه و شگفت‌انگیز سیستان که در جنوب خاوری ایران واقع شده، با وجود رود بزرگ هیرمند و دریاچه‌ی زیبای هامون به عنوان بزرگ‌ترین دریاچه‌ی آب شیرین فلات ایران، جلگه‌ی حاصل‌خیز و بزرگی را تشکیل داده که می‌شود سالانه از آن سه نوع محصول برداشت نمود، به‌گونه‌ای که این سرزمین را انبار غله‌ی آسیا لقب داده‌اند. بسیاری از پژوهش‌گران و تاریخ‌نویسان



«ما به اعتقاد نیکو برخاستیم که سیستان را فراکس ندهیم، اگر خدای تعالی نصرت کند به ولایت سیستان اندر فزاییم آنچه توانیم». یعقوب لیث - برگرفته از تاریخ سیستان

سرزمین باشکوه و شگفت‌انگیز سیستان که در جنوب خاوری ایران واقع شده، با وجود رود بزرگ هیرمند و دریاچه‌ی زیبای هامون به عنوان بزرگ‌ترین دریاچه‌ی آب شیرین فلات ایران، جلگه‌ی حاصل‌خیز و بزرگی را تشکیل داده که می‌شود سالانه از آن سه نوع محصول برداشت نمود، به‌گونه‌ای که این سرزمین را انبار غله‌ی آسیا لقب داده‌اند.

بسیاری از پژوهش‌گران و تاریخ‌نویسان، تأثیر تمدن کهن سیستان و حوزه‌ی هیرمند را بر ایران، جهان اسلام و حتا تمدن بشری ژرف دانسته‌اند. وجود آثار مکتوب به جا مانده از دانشمندان، فیلسوفان، متکلمان و شاعران شهیر به‌ویژه پس از اسلام در این سامان، گواهی روشن بر این مدعاست. این سرزمین زادگاه بزرگانی چون رستم، بزرگ‌پهلوان ایران باستان، یعقوب لیث، فرخی سیستانی، ابوسعید سجزی، ابوسلیمان سجستانی، ابوداود سجستانی و هزاران پاسدار کیان و معمار ارزنده‌ی کاخ ادب و فرهنگ ایران است. حریر بن عبدالله سجزی، اولین فقیه شیعی پس از اسلام اهل سیستان بوده و نخستین شعر به زبان فارسی پس از اسلام در این‌جا سروده شده است. محمد بن وصیف سجستانی را به عنوان اولین شاعر پارسی‌گوی و سدشکن فرهنگ تاریخ این آب و خاک معرفی کرده‌اند.

نوآوری نخستین آسیاب‌های بادی در جهان، از سیستان گزارش شده است. بر پایه‌ی برخی آثار مکشوفه‌ی باستانی،

این سرزمین از گذشته‌های دور دارای تمدن و فرهنگی بسیار شکوفا بوده و بر اثر موقعیت خاص اقلیمی، سیاسی و فرهنگی منطقه، پیوندگاه تمدن‌های بزرگ فرارود، میان‌رودان و هند و چین به‌شمار می‌رفته است. شهر سوخته و تمدن هوشمند آن با پنج‌هزار سال دیرینگی به عنوان بزرگ‌ترین استقرار شهرنشینی در نیمه‌ی شرقی فلات ایران، نمونه‌ای منحصر به فرد و نمودار واقعی دانش، صنعت و فرهنگ گذشته‌های دور سیستان است. هم‌چنین کوه خواجه که بازمانده از دوران اشکانی و ساسانی است در بردارنده‌ی عناصر مهمی از تاریخ معماری، هنر و باورهای مذهبی این سامان است. شهر دهانه‌ی غلامان، یادمان دوران هخامنشی، تنها شهر شناخته‌شده به معنی متعارف امروزی است که الگوهای معماری - مذهبی آن بیانگر رشد و شکوفایی نخستین اندیشه‌های منظم و تدوین‌یافته‌ی مذهبی است. با این سرافرازی‌ها و صدها مورد دیگر از جاذبه‌های گردشگری، طبیعی، فرهنگی و... در سیستان، این سرزمین به نمایشگاهی منحصر به فرد و کم‌نظیر تبدیل شده است.

«دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده‌اند، بنگرید که با بوسلمه، ابومسلم، برامکه و فضل سهل با آن همه خدمت که به ایشان کرده بودند چه کردند؟ و کسی مباد که بر ایشان اعتماد کند». یعقوب لیث - برگرفته از تاریخ سیستان

دولت بنی‌عباس از میانه‌ی سده سوم هجری رو به انحطاط و زوال گذاشت و خلیفگان عباسی بر اثر طغیان و شورش در اطراف و جوانب متصرفات خویش، پیوسته با دردسره‌های فراوان روبه‌رو بودند. جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که هارون از بزرگ‌ترین خلیفگان عباسی بود، با این حال ضعف عباسیان از زمان همین خلیفه آغاز شد. ضدیت و دشمنی خاندان عباسی با خاندان علی (ع) به خصوص دشمنی فوق‌العاده‌ی هارون‌الرشید نسبت به آنان و نیز برانداختن برمکیان، که خاندان ایرانی علم‌دوست و ادب‌پرور بودند، در بیشتر نقاط متصرفات اسلامی اغتشاشاتی را به‌بار آورد و موجب استقلال غالب متصرفات عباسیان گردید.

وجود عواملی چون، انتساب بخش عمده‌ی قهرمانان ملی شاهنامه به سیستان، مردم این سرزمین را آزاده، میهن‌پرست، متوجه به ملیت و متعهد به عادات و رسوم ملی و بی‌اعتقاد نسبت به دستگاه خلافت عباسی به‌بار آورده و باعث ظهور گروه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی همانند عیاران در این منطقه شده بود که این گروه‌ها نیز بنیادگذار قیام‌های پرتوانی بر ضد عرب‌ها شدند. یعقوب سرآمد آنان بود.

طاهر ذوالیمینین که یک دستش در پیمان خلیفه مأمون بود و دست دیگرش در پیمان امام رضا، گرچه با پاسداری از میراث نیاکان در هنگامه‌ی خاموشی، پرچم ایرانی‌گری خفته را دوباره برافراشت اما جانشینان او بیشتر گماشتگان نهاد خلافت بودند تا چون آن سردار بزرگ، دارای استقلال. اینک پس از دو سده سکوت، سرزمین از هم پاشیده‌ی ایران، مرده‌ریگ پادشاهی‌های باستان، می‌رود تا لره‌ای بر اندام‌واره‌ی خود افکند.

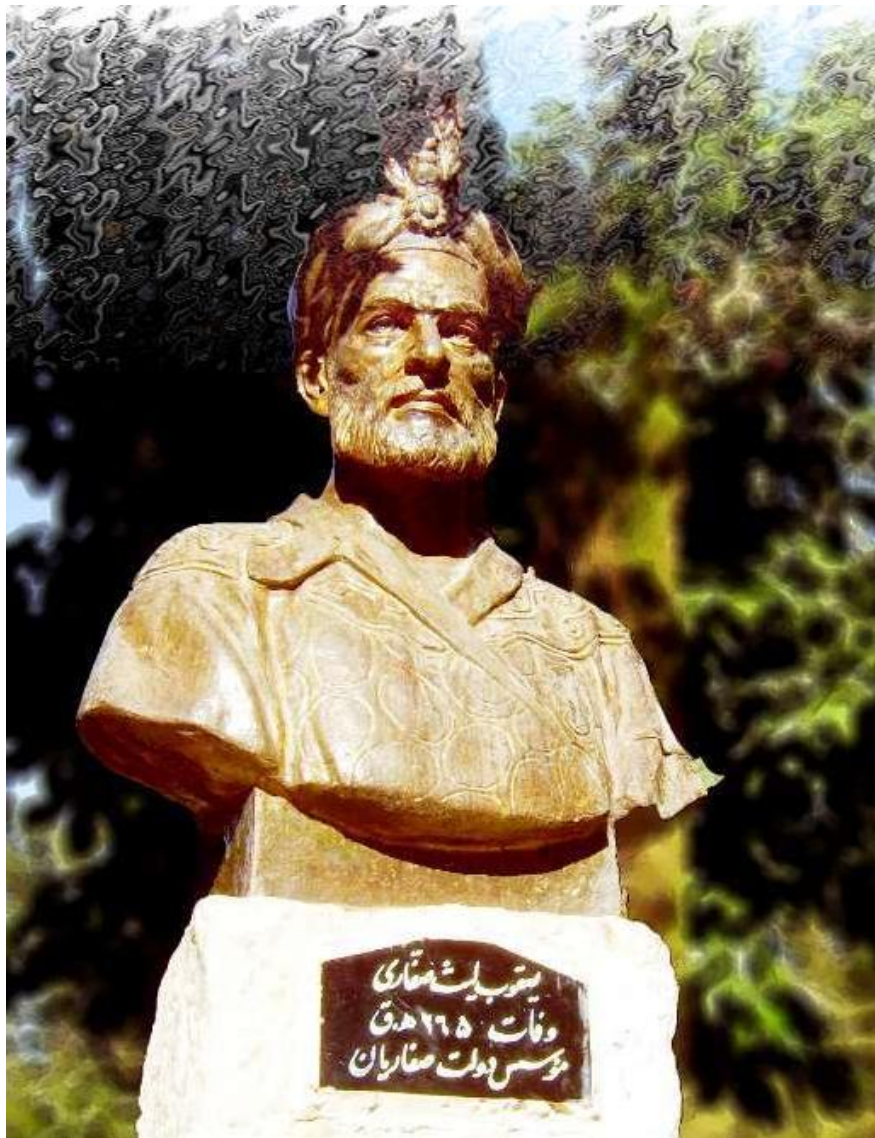
«من مردی عیارپیشه‌ام، اگر نانی یابم بخورم و اگر نه، خدمت عیاران و جوان‌مردان می‌کنم و کاری اگر می‌کنم از برای نام می‌کنم نه از برای نان». یعقوب لیث - برگرفته از سمک عیار

درباره‌ی اصل و نسب یعقوب لیث در کتاب‌های تاریخی، روایات‌های متفاوتی است. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده، درباره‌ی لیث، پدر یعقوب چنین می‌نویسد: «لیث رویگر بچه سیستانی بود چون در خود نخوتی می‌دید به

رویگری ملتفت نشد و به سلاح‌ورزی و عیاری افتاد». (۱)

با وجود این‌که بعضی از تاریخ‌نویسان یعقوب لیث را رویگرزاده‌ای بیش ندانسته‌اند اما نویسنده‌ی ناشناخته‌ی تاریخ سیستان او را از پشت ساسانیان می‌داند و نسب وی را پس از ده میانجی به انوشیروان و پس از پنجاه و پنج میانجی به کیومرث می‌رساند. (۲)

یعقوب لیث به سال ۲۰۶ یا ۲۰۷ هجری قمری در خانواده‌ی رویگری به نام لیث در روستای قرنین، نزدیک شهر زرنج (زرنج) زاده شد. (۳) پسران لیث نیز چون خود او شغل رویگری داشتند اما چون روستایی کوچک به چند نفر رویگر در یک زمان احتیاج نداشت بخشی از اوقات یعقوب و برادرانش به سرگرمی‌های دیگری مانند: کاردکشی، کمدافکنی، تیراندازی، نیزه‌اندازی، سوارکاری و عیاری سپری می‌شد. یعقوب و برادرانش در عیاری به کمال رسیدند و چون پدرشان درگذشت، یعقوب ناگزیر کارهای وی را ادامه داد تا خانواده‌اش را تأمین کند اما در عین عیاری، همت بالایی نیز داشت. از این‌رو فرمانده و سردسته‌ی گروهی عیارپیشه شد که در فرصت‌های مناسب به قافله‌ها و کاروان‌ها می‌تاختند و کالاهای نفیس را که برای خلیفگان فرستاده می‌شد، به غنیمت می‌بردند تا میان نیازمندان تقسیم کنند.



از اواخر خلافت مأمون، حکومت خراسان و سیستان در دست خاندان طاهری بود و آنها کسانی را به حکومت سیستان فرستاده و بیشتر نمایندگان آنان با سرکشان محلی به زد و خورد می‌پرداختند. از کسانی که در سیستان علیه طاهریان و خلیفه «المتوکل علی‌الله» قیام نمود صالح بن نصر بود. در اوایل سال ۲۳۲ یعقوب به همراه جمعی از یاران خود به صالح پیوست. وی در پنجم محرم ۲۳۷ شهر تاریخی بُست را از چنگ نماینده‌ی خلیفه درآورد و به صالح داد و به پاس این خدمت، مقام سرهنگی بُست را به‌دست آورد. یعقوب در نتیجه‌ی همکاری با صالح، کارش بالا گرفت و یاران و فداییان بسیاری پیدا کرد. صالح که به کمک یعقوب بر دشمنانش پیروز شده بود پس از مدتی، به مردم ستم نمود و شهرها را غارت کرد. از این‌رو یعقوب با او مخالفت کرد و در ۲۴۴ به جنگ با وی پرداخت و او را شکست داد. از آن پس لشکریان سیستان با درهم بن نصر برادر صالح بیعت کردند و یعقوب یکی از کسانی بود که به سپه‌سالاری آن نیروها برگزیده شد.

درهم که از شجاعت و قدرت روزافزون یعقوب و محبوبیت وی در میان عیاران سیستان ترسیده بود به نزدیکان خود

دستور قتل یعقوب را داد ولی یعقوب که آگاه شده بود با پیش‌دستی، او را دستگیر و روانه‌ی زندان کرد و شماری از یاران وی را بکشت.

مردم سیستان در روز ۲۵ محرم ۲۴۷ هجری قمری برابر با فروردین‌ماه ۲۴۰ هجری خورشیدی (۱۲ آوریل ۸۶۱ میلادی) با یعقوب فرزند لیث پیمان بستند (بیعت کردند). (۴)

«من داد را برخاسته‌ام بر خلق خدای تبارک و تعالی... سبب برگردن طاهریان و جور ایشان از مسلمانان من خواهم بود». یعقوب لیث - برگرفته از تاریخ سیستان

یعقوب لیث در ۲۴۷ هجری قمری به یاری مردم آزاده‌ی سیستان، نخستین دولت مستقل ملی را در ایران تشکیل داد و شهر زرنگ را به پایتختی برگزید و پیش از پرداختن به نواحی غربی و شمال غربی (کرمان و خراسان) به ترتیب به امور اجتماعی شهر پرداخت. شهر زرنگ، بزرگ‌ترین شهر سیستان در سده‌ی چهارم بود که در آن دوران دارالاماره‌هایی در آن برپا کرده بودند. از جمله بناهای مهم زرنگ باید از مسجد جامع، دارالاماره و کاخ یعقوب نام برد. کاخ یعقوب لیث که ویژه‌ی امیر سیستان بود سبزه‌میدانی از خود داشت که یعقوب در آنجا می‌نشست تا مردم شرح حال خود را به وی تقدیم کنند و او به داد دادخواهان می‌پرداخت.

شهر زرنگ دارای پنج دروازه‌ی آهنین درونی و سیزده دروازه‌ی بیرونی بود و تسخیر آن بر هیچ‌کس میسر نبوده، به همین دلیل عنصری بلخی در شعر خود آن‌را «مدینه‌العذراء» خوانده است. (۵)

مدتی از امارت یعقوب بر سیستان نگذشته بود، که درهم از زندان فرار کرد و با حامد سرناوک متحد گشته، با سپاهی عظیم عازم زرنج پایتخت یعقوب شدند. یعقوب تا آگاه شد از شهر خارج گشته و در برابر دشمنان صف‌آرایی کرد. در جنگی که روی داد، سرناوک کشته شد و شماری از سربازان آن دو به اسارت درآمدند.

هم‌زمان با این اوضاع، صالح در بُست قوایی عظیم تهیه دیده بود و قصد جنگ با امیر صفاری را داشت. یعقوب در صدد دفع او برآمد و عمرو لیث برادرش را در زرنگ به نیابت گذاشت و عازم بُست شد. در خارج از شهر با صالح جنگید و او را وادار به فرار کرد و بر بُست چیره گردید. صالح که از چنگ یعقوب گریخته بود، شبانگاه به‌سوی زرنگ رفت و خانه‌ی عمرو لیث را محاصره و او را از آنجا بیرون کشید و زندانی کرد. یعقوب از جریان آگاه شد، به سیستان بازگشت، با صالح روبه‌رو شد و او را شکست داده و عمرو و یارانش را نجات داد.

«از حرفه‌ی رویگری قصد جای بزرگان عجم کردم و بدین مرتبه رسیدم». یعقوب لیث - برگرفته از نامه‌ی او به خلیفه

مهم‌ترین جنگ‌ها و لشگرکشی‌های یعقوب به قرار زیر است:

جنگ با رتبیل: صالح پس از فرار از چنگ یعقوب عازم بُست شد و از رتبیل پادشاه کابل، کمک خواست. یعقوب متوجه بُست گردید و در نزدیکی رخد با صالح جنگ کرد. در این نبرد، رتبیل به کمک صالح آمد و به علت افزونی

سپاهیان دشمن کار بر یعقوب سخت شد. پس پنجاه سوار دلیر برگزید و به قلب سپاه رتبیل زد و او را کشت و صالح را نیز پیش از فرار، دستگیر و تا پایان عمر در سیستان زندانی کرد.

جنگ با عمار (۲۵۱ هجری قمری): گروه خوارج مهاجر به سیستان به سرکردگی عمار از برجسته‌ترین دشمنان یعقوب بودند که به مرور زمان از دشمنی با خلیفه به آزار مردم سیستان روی آورده بودند. عمار سپاه خویش را برای یورش به یعقوب آماده می‌کرد که مورد حمله‌ی لشگریان وی قرار گرفت، خود و جمعی از سپاهیان‌ش به هلاکت رسیدند و به این ترتیب تومار خوارج در سیستان که در گذر سال‌ها به کابوس خلیفه تبدیل شده بودند در هم پیچیده شد.

لشگرکشی به هرات (۲۵۳): یعقوب پس از رسیدگی به وضع سیستان عازم هرات شد و والی آنجا، حسین بن عبدالله بن طاهر را اسیر ساخت و دژ هرات را تصرف نمود. چون خبر فتح هرات به محمد بن طاهر، از امیران خاندان طاهری در نیشابور رسید. وی سپه‌سالار خویش ابراهیم بن الیاس بن اسد را مأمور نبرد با یعقوب کرد. یعقوب حکومت هرات را به علی بن لیث برادرش سپرد و سپه‌سالار طاهریان را در پوشش شکست داد. ابراهیم فرار کرد و اوضاع را در نیشابور به محمد بن طاهر گزارش داد. محمد به ناچار فرمان حکومت فارس، سیستان، کابل و کرمان را به نام یعقوب نوشت و با خلعتی جهت او فرستاد. یعقوب با دریافت فرمان، نامه‌ای به عثمان بن عفان، قاضی زرنگ نوشت و دستور داد، خطبه به نام او بخوانند.

لشگرکشی به کرمان (۲۵۴): یعقوب پس از سامان دادن وضع پایتخت، لشگریان را به سوی کرمان به حرکت درآورد. عبور یعقوب از بیابان سیستان و بم با سختی و مشقت زیاد پایان یافت و چون به حوالی بم رسید شنید که اسماعیل بن موسی، حاکم بم آماده‌ی ایستادگی در برابر اوست. جنگ شدیدی میان یعقوب و اسماعیل درگرفت، سپاهیان یعقوب مردانه جنگیدند و اسماعیل بن موسی را اسیر کردند. یعقوب حاکمی را از جانب خود بر بم گماشت و رو به کرمان نهاد. علی بن حسین حاکم کرمان و فارس، برادر خود عباس بن حسین را به حکومت کرمان گمارده بود. علی بن حسین چون خبر پیروزی یعقوب را در بم شنید طوق بن مغلس را با سپاهی جهت رو در رویی با یعقوب فرستاد. یعقوب پس از تصرف رفسنجان، سیرجان و شکست طوق و فرونشاندن شورش‌های جیرفت نامه‌ای برای علی بن حسین فرستاد. حاکم فارس و کرمان در جواب نامه یعقوب نوشت: «اگر کرمان را می‌خواهی پشت سر توست و اگر فارس را می‌خواهی نامه‌ای به خلیفه بنویس تا مرا بازخواند، من باز می‌گردم».

لشگرکشی به بامیان و بلخ (۲۵۶): یعقوب به بامیان و بلخ حرکت کرد و به آسانی بر بامیان دست یافت، زیرا داود بن عباس والی آنجا نتوانست در برابر یعقوب ایستادگی کند و فرار کرد، اما فتح بلخ چندی به طول انجامید چون مردم شهر در کهن‌دژ بلخ بنای جنگ و ستیز را گذاشتند، ولی یعقوب بر قلعه نیز چیره شد و محمد بن بشیر را به امارت بلخ گماشت و عازم هرات شد تا عبدالله بن محمد بن صالح سگری را که در آنجا طغیان کرده بود، تنبیه کند. عبدالله چون از حرکت یعقوب آگاه شد از هرات به نیشابور نزد محمد بن طاهر رفت.

لشگرکشی به نیشابور و انقراض سلسله طاهریان (۲۵۹): چون یعقوب در تعقیب عبدالله بن محمد بن صالح سگری، به سه منزلی نیشابور رسید، یکی از نزدیکان خود را نزد محمد بن طاهر فرستاد و پیغام داد که من برای اطاعت به خدمت آمده‌ام. عبدالله بن محمد بن طاهر گفت: «به آنچه یعقوب می‌گوید اعتماد مکن سپاه جمع کنم، تا با وی جنگ کنیم». محمد بن طاهر گفت: «ما حریف او نیستیم و چون جنگ کنیم او پیروز می‌شود»، از این‌رو

عبدالله از نیشابور خارج شد و به دامغان گریخت.

محمد بن طاهر عموها و بزرگان خاندان خویش را به پیشواز یعقوب فرستاد و او وارد نیشابور شد. محمد بن طاهر نزد وی رفت و یعقوب او را به سبب کوتاهی در کارش ملامت و توبیخ کرد، آنگاه عزیز بن سری را دستور داد تا آنان را مقید ساخته و سپس محمد بن طاهر را به سیستان فرستاد و تا زمان مرگ زندانی کرد و در همان زندان نیز او را به خاک سپردند.

لشگرکشی به گرگان (۲۶۰): یعقوب چندی در نیشابور ماند و ضمن اقامت اطلاع یافت که عبدالله بن صالح سگزی از دامغان خارج و عازم گرگان شده است. یعقوب از طریق اسفراین به گرگان رفت و پیکی نزد حسن بن زید علوی فرستاد و از او خواست عبدالله را نزد وی فرستد، اما حسن از تسلیم عبدالله خودداری کرد و یعقوب از این رو به حسن بن زید اعلان جنگ کرد. حسن و عبدالله به طبرستان فرار کردند، حسن به کوه‌های دیلم پناهنده شد و عبدالله به کوهستان‌های طبرستان رفت ولی حاکم آن ناحیه او را دستگیر و تحویل عزیز بن عبدالله سردار یعقوب داد. عزیز، عبدالله را به دربار یعقوب فرستاد. یعقوب او را کشت و از آنجا به نیشابور بازگشت.

لشگرکشی به فارس (۲۶۱): یعقوب، محمد بن زیدویه را که از سرداران سپاه او بود به حکومت قهستان گماشت، اما پس از چندی او را برکنار کرد. محمد بن زیدویه به جمع دشمنان یعقوب پیوست و به نزد محمد بن واصل حاکم فارس رفت و او را علیه یعقوب تحریک کرد. یعقوب حکومت سیستان را به ازهر بن یحیا سپرد و برای سرکوب آنان عازم فارس شد. محمد بن زیدویه از آمدن یعقوب به فارس ترسیده بود و به محمد بن واصل گفت: بهتر است با یعقوب مقابله نکنی، ولی محمد قبول نکرد. از این رو محمد بن زیدویه از خدمت حاکم فارس بیرون آمد و در یک از قصبات آنجا مخفی شد. محمد بن واصل به جنگ یعقوب آمد. در این نبرد چندین هزار نفر لشگریان محمد کشته شدند و خودش نیز فرار کرد. یعقوب به دنبال محمد شتافت، اما محمد بن واصل در ارتفاعات مجاور رامهرمز مخفی شد.



در این هنگام محمد زیدویه از فارس به خراسان و از آنجا به قهستان رفت. محمد بن واصل نیز جمعی از نزدیکان خود را گردآوری و نخست به فسا و از آنجا به بندر سیراف رفت. به محض ورود محمد به سیراف، حاکم آنجا وی را دستگیر و به عزیز بن عبدالله که در تعقیبش رفته بود تحویل داد. عزیز محمد را به نزد یعقوب فرستاد و یعقوب نیز او را زندانی کرد.

جنگ با خلیفه (۲۶۴): معتمد، خلیفه‌ی عباسی که از شکست محمد بن واصل آگاه شد. اسماعیل اسحاق قاضی را با فرمان حکومت خراسان، طبرستان، گرگان، فارس، کرمان، سند و ریاست افتخاری شرطه‌ی (شهربانی) بغداد نزد یعقوب فرستاد. (۶) یعقوب با فرستاده‌ی خلیفه به مهربانی رفتار کرد و پاسخ نامه‌ی خلیفه را به او داد. اسماعیل نیز در بازگشت، نامه‌ی یعقوب را به خلیفه تسلیم کرد. یعقوب پس از زندانی کردن محمد بن واصل، جمعی از لشکریان خود را به اهواز فرستاد و خود به دنبال آنان رفت، تا از آنجا به بغداد حرکت کند. چون خبر حرکت یعقوب به سمت بغداد به مردم آن شهر رسید، اهالی بغداد علیه خلیفه معتمد و برادرش الموفق قیام کردند و خلیفه هر چند با

مشکلاتی روبه‌رو گردید، قصد جنگ با یعقوب کرد. چون یعقوب به دیرالعاقل (واقع در شمال شرق دجله میان واسط و بغداد) رسید، خلیفه نیز با لشکریان خود در مقابل وی صف‌آرایی نمود. در این محل نبرد سختی میان آنان درگرفت و یعقوب با حملات برق‌آسا، تعداد زیادی از سپاه بغداد را به قتل رساند.

معتمد و موفق که کار را چنین دیدند آب‌نهری را که از دجله جدا می‌شد، در میان سپاه یعقوب باز کردند تا هراس به سپاه یعقوب افتد و از سویی دیگر، باروبنه و چارپایان را آتش زدند. از این‌رو سپاهیان یعقوب میان آب و آتش، راهی جز عقب‌نشینی ندیدند. (۷)

در این پس‌نشینی گروهی از یاران یعقوب کشته شدند و خود او نیز از ناحیه‌ی گلو و دست زخمی شد. با این وجود با جمعی از سرداران و لشکریان دلیر خود تا مدتی به نبرد ادامه داد تا توانست به واسط عقب‌نشینی کند. از آنجا به شوش رفت و به گردآوری خراج پرداخته تا به جنگی دیگر پردازد. سپس به شوشتر راند، آنجا را محاصره و فتح نمود، حاکمی در آنجا گماشت و خود عازم فارس شد و سپاهی تدارک دید. در بازگشت از فارس در جندی‌شاپور اقامت کرد و با نیرویی که فراهم کرده بود آماده‌ی جنگ با خلیفه شد. در این هنگام (۲۵۶ هـ) سخت بیمار شد و در بستر ناتوانی افتاد.

«من این پادشاهی و گنج خواسته، از سر عیاری به دست آورده‌ام نه از میراث پدر یافته‌ام». یعقوب لیث - برگرفته از سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام‌الملک

امیر یعقوب یازده سال و نه ماه امارت کرد و بر خراسان، سیستان، کابل، سند، فارس، کرمان و خوزستان تسلط داشت و در مکه و مدینه خطبه به نام وی می‌خواندند و او را «ملک‌الدنیا» می‌نامیدند. یعقوب، مردی شجاع و دلیر بود و در برابر سختی‌ها ایستادگی بسیار داشت. او به تمام معنی یک سرباز وقت‌شناس، سخت‌کوش، خشن و نافذ بود. کامیابی یعقوب در بیشتر لشکرکشی‌هایش به اطاعت سپاهیان از او مربوط می‌شد. او مردی آهنین تصمیم بود. یکی از دشمنانش یعنی حسن بن زید، فرمان‌روای طبرستان او را از لحاظ عزم راسخ و اراده پولادین‌اش «سندان» نامید. (۸)

یعقوب هرگز در اندیشه‌ی تن‌آسایی و هوس‌جویی نیفتاد و بر اثر حسن تدبیر و زیرکی که داشت، در جنگ‌ها با عده‌ی کم بر جمعیت زیاد دشمن پیروز می‌شد. وی به یاری‌گری خداوند ایمان داشت و هرگز از ستایش او غافل نبود. به طوری که به گزافه گویند: «از باب تعبد، اندر شبانه‌روز، صد و هفتاد رکعت نماز زیادت کردی از فرض و سنت». (۹)

چنین برمی‌آید که یعقوب هرگز ازدواج نکرد و در تاریخ نیز به آن اشاره نشده و نامی از فرزند یا فرزندان او به میان نیامده است. مسعودی در مروج‌الذهب می‌نویسد: «وسیله‌ی سرگرمی و تفریح او، تربیت افراد بود که آنها را نزد خود می‌خواند و کارهای چرمین را که مخصوص ایشان ساخته بود به آنها می‌داد، تا در حضور وی با آن زد و خورد کنند».

یعقوب، مردی بردبار و شکبیا بود. بهتر از مردم معمولی غذا خوردن را، خیانت می‌دانست. اغلب در سفر و هنگام جنگ غذایش نان و پیاز بود که در ساق چکمه‌اش می‌گذاشت. او بیشتر بر قطعه‌ی حصیری می‌خفت که حدود

هفت وجب طول و دو ذراع (نزدیک به یک متر) عرض داشت. همیشه سپرش در کنارش بود و به آن تکیه می‌داد و هر وقت می‌خواست بخوابد، همین سپر را بالش قرار می‌داد و از بیرق سپاه برای روپوش استفاده می‌کرد. او راهنمایی بود برای آنانی که می‌خواستند سلطه‌ی عرب را بر ایران پایان دهند. یعقوب رهبر و معلم حقیقی ایرانی بود که در اندیشه‌ی قیام برضد تسلط جابرانه و غاصبانه‌ی خلیفه بر کشور خویش بودند. وی با این‌که مدت زیادی حکومت نکرد، ولی در آبادگری و بازسازی مسجدها و بناهای خیریه کوشش بسیار نمود. یکی از بزرگ‌ترین و شگفت‌آورترین بناهای شهر زرنج، مسجد جامع و به گفته نویسنده‌ی تاریخ سیستان مسجد آدینه‌ی آن بوده که در ماه رمضان هر سال سی هزار درهم از بودجه دولت صفاری وقف آن می‌شد و به دستور یعقوب مناره‌ای از مس برای آن ساخته بودند. (۱۰)

یعقوب به علت تعصب مذهبی «هرگز بر هیچ‌کس از اهل تهلیل که قصد او نکرد شمشیر نکشید و پیش تا حرب آغاز کردی حجت‌های بسیار بگرفتی، خدای را تعالی گواه گرفتی، و چون کسی اسلام آوردی مال و فرزند او نگرفتی». (۱۲)

در احوال او گویند: مردی به عثمان توهین می‌کند، یعقوب به خیال این‌که مقصود از عثمان یکی از نجیبان سیستان است فرمان می‌دهد او را مجازات کنند ولی همین که به یعقوب گفتند عثمان، خلیفه‌ی سوم است که مورد دشنام قرار گرفته، حکم خود را نسخ کرده می‌گوید: «من را با اصحاب کاری نیست». (۱۳)

به هر حال اگر قیام یعقوب لیث را بر ضد خلافت با توجه به آنچه که خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه شرح داده بررسی کنیم، باید بگوییم که یعقوب کشش شدیدی به پیروی از تشیع داشته است. هم‌چنین در کتاب «مجالس المؤمنین» نوشته‌ی سید نورالله شوشتری که شرح زندگانی رجال بزرگ شیعه در آن آمده است صفاریان در زمره‌ی پیروان تشیع به قلم آمده‌اند (۱۴).

یعقوب توجهی عمیق به زنده‌سازی افتخارهای کهن ایران و ضبط و نشر خداینامه و شاهنامه داشت. چون دولت به یعقوب رسید، کسی را به هندوستان فرستاد تا نسخه‌ای از کتاب تاریخ پادشاهان قدیم ایران را که در آنجا بود بیاورد (۱۵) سپس ابومنصور عبدالرزاق بن عبدالله فرخ را که معتمدالملک بود دستور داد تا از زبان پهلوی به زبان فارسی منتقل کند و از زمان خسرو پرویز تا یزدگرد را نیز به آن بیفزاید. ابومنصور دستور داد تا سعد بن منصور عمری به اتفاق چهارتن دیگر (تاج فرزند خراسانی از هرات، یزدان فرزند شاپور از سیستان، ماهو فرزند خورشید از نیشابور و سلیمان فرزند برزین از توس) تا سال ۳۶۰ هجری قمری آن را تمام کردند (مقدمه‌ی آن شاهنامه نیز به نام ابومنصور بوده و به این دلیل به شاهنامه‌ی ابومنصور معروف گشته و هنوز باقی است) (۱۶) و در خراسان و عراق نیز نسخه‌هایی از آن برداشته شده است.

چنین مشخص می‌گردد که یعقوب اصل کتاب را از هندوستان آورده، بعدها دقتی آن را سروده و ابومنصور دستور ترجمه‌ی آن را صادر کرده، و سرانجام فردوسی به‌طور کامل آن را به نظم درآورده است. علت توجه یعقوب به این نکته را علاوه بر روحیه‌ی میهن‌پرستی و ایران‌خواهی و علاقه‌ی او به زبان پارسی، فخر به نیاکان نیز باید دانست زیرا یعقوب خود را از فرزندان پادشاهان ساسانی می‌دانست.

یعقوب لیث، بنیادگذار شعر فارسی در ایران بود و در زمان دولت او شعر فارسی برای اولین بار رسمیت یافت و شاعران دربار خود را به سرودن شعر به زبان شیرین فارسی، ترغیب و تشویق نمود. پس از بازگشت پیروزمندانه‌ی یعقوب از هرات، با در دست داشتن فرمان حکومت سیستان، کابل، کرمان و فارس، مردم سیستان با شادی و شغف از وی استقبال کردند و شاعران سیستان، اشعاری در مدح او سروده و از دلآوری وی ستایش کردند که البته این شعرها به زبان عربی بود.

پس از شنیدن بیت‌هایی از آن شعرها، یعقوب دبیر رسایل خود را که محمد بن وصیف نام داشت و در جمع نیز حاضر بود، خواست و دستور داد تا شعر به زبان فارسی گفته شود، که محمد هم چنین کرد. (۱۷) پس از محمد بن وصیف، بسام گرد و محمد بن مخلص سگزی، شاعرانی بودند که در زمان یعقوب و تحت توجه و تشویق او شعر فارسی سرودند.

«من رویگر بچه‌ام، به قوت دولت و زور بازو کار خود به این درجه رسانیده‌ام و داعیه چنان دارم که تا خلیفه را مقهور نگردانم از پای ننشینم». یعقوب لیث - برگرفته از احیاءالملوک

چون معتمد از اقامت یعقوب در جندی‌شاپور می‌ترسید، برای دلجویی پیکی فرستاد و او را وعده‌ی امارت فارس داد. یعقوب فرستاده‌ی خلیفه را پذیرفت. نزدیک بسترش شمشیری با مقداری نان و پیاز گذارده بودند، چون فرستاده‌ی خلیفه پیام خویش بگذارد، یعقوب به وی گفت:

«به خلیفه بگو که من اکنون بیمارم و اگر بمیرم هر دو از دست یکدیگر راحت می‌شویم، اگر بمانم بین ما جز شمشیر نخواهد بود. این مال و ملک و گنج و زر به نیروی هوش و همت گرد آورده‌ام نه از پدر به ارث بردم نه از تو به من رسیده است. نیاسایم تا سرت به مهدیه فرستم و خاندانت را نابود سازم، یا به آنچه گویم عمل کنم یا به نان جو و ماهی و تره بازگردم».

بیماری یعقوب روز به روز شدیدتر می‌شد. یاران و برادرش، عمرو هرچه کردند از درمان و دارو نتیجه‌ای حاصل نشد. سرانجام یعقوب پس از شانزده روز بیماری، در روز دوشنبه دهم شوال ۲۵۶ هجری قمری برابر نهم ژوئیه ۸۷۹ میلادی درگذشت. او را در همان شهر نیاکانی، جایی که زمانی برترین آموزش‌گاه دانش روزگار خود بود به خاک سپردند.

در معجم‌البلدان و در حدودالعالم نیز مزار یعقوب لیث را در جندی‌شاپور دانسته‌اند، شهری در ۱۴۰-۱۵۰ کیلومتری اهواز میان اندیمشک و دزفول که تپه‌های باستانی آن باقی است.

هرچند امروزه اثری از آن مزار موجود نیست اما گویند در روستای شاه‌آباد مزار امامزاده شاه‌ابوالقاسم است که بنا به اظهار مردم محل حدود ۳۰ تا ۳۵ سال پیش کتیبه‌ای به خط عربی بر آن گنبد وجود داشته که در آن نام یعقوب لیث، نخستین شهریار ایران پس از اسلام نوشته بوده است. به احتمال بسیار قوی این بنا همان آرامگاه یعقوب است. (۲۰)

با اندکی دگرگونی و کوتاه شده از کتاب «گذری بر زندگی یعقوب لیث سیستانی، اولین شهریار ایران پس از اسلام و مؤسس سلسله‌ی صفاریان»، نوشته‌ی گروه مؤلفان (حسین‌علی حیدری‌نسب، وحید کیخواه‌مقدم، حبیب‌الله جوان، محمدرضا برآهویی)، روابط عمومی دانشگاه زابل، ۱۳۸۰/ بازنویسی: علیرضا افشاری
سر نوشتار برگرفته از عنوان مقاله نسیم خلیلی (روزنامه شرق)

برگرفته از مجله افراز (نامه درونی انجمن فرهنگی ایران‌زمین)، شماره هشتم، از تابستان ۱۳۸۴ تا بهار ۱۳۸۵
خورشیدی، صفحه ۸۷ تا ۹۱

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- بزرگان سیستان، ایرج افشار سیستانی، مرغ آمین، ص ۱۱۸، تهران ۱۳۶۷
- ۲- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، کتابخانه‌ی زوار، تهران ۱۳۱۴، ص ۲۰۰
- ۳- سیستان سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها، محمد اعظم سیستانی، مطبعه‌ی دولتی کابل، افغانستان ۱۳۶۹، ص ۱۰۳
- ۴- بزرگان سیستان، ص ۱۲۱
- ۵- پایتخت‌های ایران، محمدیوسف کیانی، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران ۱۳۷۴، ص ۳۴۱
- ۶- تاریخ سیستان، ص ۲۲۹
- ۷- سیستان سرزمین ماسه‌ها و حماسه‌ها، ص ۱۸۳
- ۸- تاریخ دولت صفاریان، حسن یغمایی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۱۲
- ۹- تاریخ سیستان، ص ۲۶۳
- ۱۰- پایتخت‌های ایران، ص ۳۵۱
- ۱۱- بزرگان سیستان، ص ۱۳۵
- ۱۲- یعقوب لیث، دکتر ابراهیم باستانی‌پاریزی، کتابخانه‌ی ابن‌سینا، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۹۹
- ۱۳- تاریخ دولت صفاریان، ص ۱۱۳
- ۱۴- تاریخ نهضت‌های ملی، عبدالرفیع حقیقت، کتاب ایران، تهران ۱۳۴۸، ص ۵۳۳
- ۱۵- همان، ص ۶۰۰
- ۱۶- یعقوب لیث، ص ۱۵
- ۱۷- تاریخ نهضت‌های ملی، ص ۵۴۸
- ۱۸- بزرگان سیستان، ص ۱۳۰
- ۱۹- تاریخ دولت صفاریان، ص ۱۰۷
- ۲۰- یعقوب لیث، ص ۲۷۸

برگرفته شده از:

<http://www.iranboom.ir/nam-avarani/49-bozorgan/11438-negahi-be-khizesh-yaghob-layth.html>

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «نگاهی به زندگی نامه یعقوب لیث صفاری»، پارسیان دژ، ۱۳۹۴.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1747/pdf/نگاهی-به-زندگی-نامه-یعقوب-لیث-صفاری.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵